

# همه چیز از اربعین شروع شد

خانم محتشمی نیا سال هاست  
که خانه اش را در اختیار زائران  
امام رضا (ع) قرار می دهد

فاطمه بختیاری خیلی ها تردید می کنند، مثل خود من! با خود مان می گوئیم  
باشد هر وقت خدا یک خانه چند طبقه یا یک خانه دیگر داد، آن را برای زائران امام  
رضا (ع) آماده می کنیم تا هر وقت به نیت زیارت آمدند دیگر نگران جا و مکان و هزینه های  
آن که یکی از مهم ترین و بزرگ ترین هزینه های سفر است، نباشند. البته که شاید همان موقع  
که یک خانه مثلاً دو طبقه یا شاید یک واحد آپارتمان دیگر توانستیم بخریم باز این فکر و خیالات  
سراغ مایابد که خرج های واجب تری هم هست و... این ها را آگفتم تا به یک جمله برسم، به اینکه بعضی  
از کارها دلی بزرگ و البته عنایت می خواهد؛ یکی شان همین افرادی که خانه هایی که در آن خودشان  
زندگی می کنند را در اختیار زائران آقا علی بن موسی الرضا (ع) قرار می دهند.



قصه خانم محتشمی نیا به نخستین پیاده روی اربعین در سال ۱۳۹۰ بازمی گردد. او می گوید: سال ۱۳۹۰  
بود که راهی پیاده روی کربلا شدم. رفتار مردم عراق برایم حیرت انگیز بود، هر چه داشتند را در طبق اخلاص  
می گذاشتند و پیشکش زائران می کردند. زائر برای آنان جایگاهی ویژه داشت و توجهی خاص به ما نشان  
می دادند؛ حتی اصرار می کردند که به خانه هایشان برویم و مهمان شان شویم. این رفتارها برایم شگفت آور  
بود که زائر تا این اندازه برای شان اهمیت داشت و از جایگاهی رفیع برخوردار بود. به یاد دارم برای خواندن  
نماز به خانه ای رفتم؛ صاحب خانه چنان برای پذیرایی از زائران آماده بود و شرایط را پیش بینی کرده بود که  
فرجوجه گردان بزرگی گوشه حیاط گذاشته بودند و مرغ ها در حال سرخ شدن بود تا ناهار زائران فراهم  
شود. در آن هوای گرم، خرما بر سر می گذاشتند و تعارف می کردند یا حلوای گران قیمت می آوردند؛ در کل،  
رفتارهایی خاص داشتند که برای من سراسر درس بود.

## مهمان من باشید

خانم محتشمی نیا از رفتارهای مردم عراق درس می گیرد؛ اتفاقاتی که  
در این سفر برای او رقم خورد، تأثیرات عمیقی بر زندگی اش گذاشت. او  
با اشاره به انگشتر نقره چند نگینی که در دست دارد، می گوید: گاهی  
دست و پا شکسته با عراقی ها هم صحبت می شدم. وقتی می پرسیدند  
اهل کجایی و می گفتم مشهدی هستم، دگرگون می شدند؛ مشهد و  
حرم امام رضا (ع) نزد آنان جایگاهی ویژه دارد. بسیاری می گفتند که هنوز  
توفیق زیارت نیافته اند و آرزوی حرم را دارند. جالب اینکه تمایل داشتند  
به عنوان یک مشهدی، هدیه ای از من بگیرند. خیلی ها همین انگشتر  
را طلب می کردند، اما چون هدیه ای ویژه بود و در نخستین سفر کربلا  
در سال ۸۴ آن را متبرک کرده بودم، نمی توانستم هدیه اش بدهم. سال  
اول از این بابت واقعا در تنگنا قرار گرفتم، تا جایی که انگشتر را از دست  
درآوردم و در کیف گذاشتم. از سال بعد، پیش از شروع پیاده روی، کلی  
هدیه می خریدم؛ از انگشتر و گل سر گرفته تا شال و روسری. این ها را  
به عنوان سوغات مشهد برای عراقی ها می بردم. البته چیزی که می بردم،  
بیش از آنکه هدیه باشد، حکم تبرکی داشت و بسیار برای شان ارزشمند بود.  
هم کاروانی هایم می گفتند همه کوله پشتی شان را سبک می کنند، اما تو  
با این وسایل کوله ات را سنگین می کنی؛ با این حال، من سختی و سنگینی  
راه را به جان می خریدم و این کار را تکرار می کردم. ما برای پذیرش زائران  
در خانه خودم نیز از همان زمان آغاز شد. وقتی می دیدم خیلی ها به خاطر  
هزینه های سفر مشهد نمی توانند بیایند و آرزو دارند و از طرفی با ذوق و  
شوق هر چه دارند در طبق اخلاص جلوی زائران پیاده اربعین می گذارند  
تصمیم گرفتم که من هم خانه ام را در اختیار زائران قرار دهم. از همان جا  
به افرادی که حسرت زیارت داشتند می گفتم شما بیایید و مهمان من  
باشید. یادم است خانم مسنی بود به نام ام سلمه که برای زیارت امام رضا  
(ع) خیلی گریه می کرد و آرزو داشت مشهد بیاید. من حال و هوای او را که  
دیدم گفتم بیاید همه کارهایش با من. بنده خدا سن بالایی داشت و بیمار  
هم بود. من قبول کردم که در خدمتش باشم ولی متأسفانه قسمت نشد  
که بیاید. به تمام افرادی که می خواستند بیایند شماره تماس می دادم  
و جالب اینکه می گفتم متأسفانه خانه ما از حرم دور است ولی قدمتان  
روی چشم. با همین راه دور زائران سر ما منت می گذاشتند و می آمدند.  
من همیشه دوست داشتم که خادم امام رضا (ع) باشم و با این کار سعی  
کرده ام بخشی از خدمت را انجام دهم. ایام پایانی ماه صفر که می شود تا  
جایی که می توانم فراخوان می دهم و استوری می کنم که اگر زائری نیاز  
داشت من در خدمت او باشم.